

درباره‌ی انتقادات به نامه‌ی سرگشاده‌ی جمعی خطاب به دیوید هاروی

پس از انتشار نامه‌ی سرگشاده‌ی جمعی¹ به دیوید هاروی در ارتباط با برنامه‌ی سخنرانی وی در همایش «زنان و زندگی شهری» در تهران (در ماه آذر ۱۳۹۵)، بحث‌هایی انتقادی درباره‌ی متن نامه، و جوانب مختلف آن، و حتی نفس این اقدام به میان کشیده شد. در متن حاضر ما سعی می‌کنیم به برخی از این انتقادات بپردازیم و نظر خود را درباره‌ی آن‌ها بیان کنیم. اما با توجه به محدودیت این نوشتار تنها به بحث‌هایی می‌پردازیم که از نظر ما مهم‌ترند یا موضوعیت بیشتری برای بررسی انتقادی دارند.

پیش از پرداختن به انتقادات، تصریح دو نکته را لازم می‌دانیم: نخست، به باور ما «پراکسیس» بیش از همه مسئول کاستی‌ها و نابسندگی‌های موجود در متن نامه است، زیرا تحریر متن اولیه‌ی آن و همچنین تصمیم‌گیری‌ها برای نهایی‌شدن آن و مسئولیت جمع‌آوری امضاها به عهده‌ی این گروه بود. به علاوه، امضای یک بیانیه، همراهی امضاکننده با کارکرد و محتوای اصلی‌تر متن و آن جهت‌گیری سیاسی را بازنمایی می‌کند که بر سازنده‌ی موضوعیت بیانیه است، و این اقدام به معنی همراهی با همه‌ی گزاره‌ها و اظهارات آن نامه و غفلت‌ها و کاستی‌های احتمالی آن نیست. در نتیجه، نباید امضاکنندگان یک بیانیه را به همان اندازه‌ی نویسندگان متن و مجریان آن، پاسخ‌گوی انتقادات طرح‌شده دانست. نباید فراموش کرد که تهیه‌ی متن بیانیه‌ای که همه‌ی گزاره‌ها و جهت‌گیری‌های آن به تأیید همه‌ی امضاکنندگان رسیده باشد، به احتمال زیاد امری بسیار دشوار یا اقدامی دیرهنگام خواهد بود.

دوم، بازخوردهای دریافت‌شده و بحث‌های انتقادی پیرامون این متن حاکی از آن است که این نامه‌ی سرگشاده توانسته است صدای معینی در قالب جمعی را در ساحت سیاسی تولید نماید و از این طریق دغدغه‌مندی همراهان با این نامه را در فضایی گسترده‌تر به مسائلی برای تأمل و تبادل نظر بدل سازد. از این چشم‌انداز، ما پژواک‌های انتقادی این صدای جمعی را در امتداد یکی از کارکردهای اصلی این نامه‌ی سرگشاده می‌بینیم و بر این اساس از بحث‌ها و بازخوردهای انتقادی طرح‌شده استقبال می‌کنیم. همچنان که بر کاستی‌ها و ضعف‌های متن این نامه نیز اذعان داریم. با این حال، استقبال از انتقادات و اذعان بر کاستی‌ها را در ارتباط با هر اقدامی می‌توان بیان کرد، چرا که هر اقدامی، هر متن و بیانیه‌ای، در بردارنده‌ی کاستی‌هایی است

1 نامه‌ی سرگشاده به پروفیسور دیوید هاروی، به بهانه‌ی دعوت ایشان از سوی شهرداری تهران به همایش «زنان و زندگی شهری»

که می‌تواند با انتقاداتی روبه‌رو شود. در نتیجه، به باور ما، برای این که این‌ها گزاره‌هایی کلی‌گویانه و شعاری نباشند، باید به ارزیابی انتقاداتِ بیان‌شده بپردازیم و از این طریق تصریح کنیم که با کدام انتقادات، و از چه جهت و بر مبنای چه دلایلی، هم‌دلی داریم، و توضیح دهیم که کدام انتقادات را بلاموضوع می‌دانیم. با این توضیح امیدواریم روشن باشد که پاسخ‌گفتی ما به انتقاداتِ طرح‌شده به معنی اتخاذ یک رویکرد تدافعی نیست، بلکه دقیقاً از طریق بیان همین پاسخ‌هاست که کاستی‌های نامه‌ی سرگشاده‌ی اخیر به رسمیت شناخته شده و به «مسائل ما» بدل می‌شوند.

در ادامه، (برخی از) انتقاداتِ طرح‌شده را یک‌به‌یک نقل می‌کنیم و سپس توضیحی به مثابه‌ی ارزیابی جمعی‌مان در رابطه با این انتقادات بیان می‌کنیم.

۱) مخالفت با حضور نظریه‌پردازان مترقی در ایران، و تحریم و بایکوت همایش‌های میزبان آن‌ها، مانعی بر رشد و اشاعه‌ی نظریات مترقی آن‌ها در ایران ایجاد می‌نماید.

در متن نامه نیز گفته شده است که «بی‌گمان، حضور شما در همایشی در ایران فرصتی گران‌قدر و موقعیتی مطلوب برای تمام دانش‌پژوهان، دانش‌جویان، فعالان سیاسی و اجتماعی‌ای است که هر یک به نوعی در راستای حق به شهر در ایران تلاش می‌کنند». در نتیجه، خواست امضاکنندگان این نامه بایکوت آکادمیک و علمی ایران به‌طور کلی نبوده و نیست؛ بلکه مسأله در این‌جا تأکید بر لزوم درنظرگرفتنِ شکل و ماهیت و متولیان همایش‌هایی است که نظریه‌پردازان مترقی و مخالف وضع موجود، همچون دیوید هاروی، به آن‌ها دعوت می‌شوند. در این نامه، با حضور دیوید هاروی در همایش معینی در ایران مخالفت شده است، همایشی که متولی و برگزارکننده‌ی اصلی آن یکی از بازوان شهرداری تهران است؛ به‌علاوه، به محل برگزاری این همایش در برج میلاد نیز به‌عنوان یکی از جنبه‌های شکلی همایش اشاره شده است که به سهم خود از اهداف و جهت‌گیری‌های سیاست‌گذاران آن خبر می‌دهد. پیش‌تر، نظریه‌پردازان مترقی دیگری در همایش‌هایی در ایران حاضر شدند که با مخالفت مشابهی روبرو نشدند، زیرا به باور ما متفاوت از حضور هاروی در همایش «زنان و زندگی شهری» بودند؛ از جمله می‌توان به حضور و سخنرانی امانوئل والرشتاین در تاریخ ۱۱ اسفند ماه ۱۳۹۲ در دانشکده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه تهران (ابن خلدون)، و سخنرانی باب جسوپ و نایلینگ سووم در تاریخ ۱ مهر ماه ۱۳۹۳ در اندیشگاه فرهنگی اشاره کرد، که برگزارکننده‌ی هر دوی این همایش‌ها «انجمن جامعه‌شناسی ایران» بود.

۲) به‌رغم درنظرگرفتن نقش شهرداری در برنامه‌ریزی و اجرای این همایش، حضور هاروی در تهران می‌توانست فرصت بسیار مغتنمی را برای دانشجویان و پژوهش‌گران و کنش‌گران اجتماعی شهری برای آشنایی با نظریات انتقادی وی فراهم نماید.

در این جا نخست باید یادآوری کرد که حضور هاروی در ایران تنها دریچه‌ی مواجهه و آشنایی با نظریات انتقادی وی نیست. در واقع همین که دیوید هاروی به چنین همایشی در ایران دعوت شده است، نشان از آشنایی به نسبت عمومی‌تر با نظرات وی نزد طیف‌هایی از دانشجویان و کنش‌گران اجتماعی-سیاسی دارد. تا کنون برخی از آثار هاروی، چند کتاب و تعداد زیادی از مقالات وی، به فارسی ترجمه و منتشر شده و به این طریق آرا و نظریات وی کم‌وبیش معرفی شده است. از سوی دیگر، سخن‌گفتن از محتوای منحصر به فرد سخنرانی وی در تهران، و تأکید بسیار بر مضمون سخنان وی در آن همایش یک اغراق‌گویی خواهد بود. در ضمن، برگزاری این همایش در سالن برج میلاد (به‌جای حضور در یک دانشگاه) هم محدودیت‌هایی در ارتباط‌گیری دانشجویان و کنش‌گران علاقه‌مند با وی ایجاد می‌کند. در نتیجه، نمی‌توان همه‌ی کارکردهای احتمالی را که حضور هاروی در این همایش می‌توانست به همراه داشته باشد را هم‌ارز و هم‌وزن در نظر گرفت. در واقع، نقش نمادین و معنوی حضور وی در این همایش اصلی‌ترین کارکرد سفر او به تهران است، و این، آن‌چنان که در متن نام‌هی سرگشاده آمده است، هملن کارکردی است که حضور هاروی در این همایش را در مجموع در راستای سیاست سرکوب‌گران می‌کند و نه سرکوب‌شدگان. زیرا وجه نمادین و معنوی حضوری هاروی در این همایش، و کارکردهای اصلی این حضور، را نمی‌توان جدا از شکل و محتوای همایش، متولیان، و میزبانانش دید.

۳) مدعای مشروعیت‌بخشی به نهاد شهرداری تهران از طریق حضور هاروی در این همایش فاقد استدلال بوده و قانع‌کننده نیست، و حضور چهره‌هایی نظیر هاروی در همایش‌هایی از این دست بهتر از عدم حضورشان است.

کسانی که این انتقاد را طرح می‌کنند، قاعدتاً یا باید معتقد باشند که حضور یک نظریه‌پرداز مترقی و منتقد را، که در سطح جهانی شناخته شده است، در هر همایشی و در هر شکلی و به دعوت هر جریان و نهادی باید غنیمت شمرد؛ یا این که در نظر آن‌ها شهرداری تهران به‌عنوان متولی اصلی همایش مورد بحث، به قدری که در نام‌هی سرگشاده اشاره شده است، سرکوب‌گر و مولد اشکال مختلف ستم نیست. در حالت اول که ظاهراً موضوع غیرسیاسی و خنثی پنداشته می‌شود، عاملیت نهاد مجری همایش در مدیریت و برنامه‌ریزی آن در راستای اهداف خویش نادیده گرفته می‌شود. این درک همراه است با در نظر گرفتن وزن کاذبی برای محتوای آنچه آن سخنران خاص در همایش به زبان می‌آورد، و برعکس، در نظر گرفتن وجه نمادین حضور آن سخنران و اعتباربخشی به همایش به مثابه‌ی پیامد آن. برای نشان دادن عمق نابسندگی و غیر-قابل‌اتکا بودن این درک کافی است نمونه‌های فرضی مشابهی را در نظر آوریم که از مورد مشخص مد نظر ما کمی اغراق‌آمیزتر به نظر برسند. برای نمونه، کافی است فرض کنیم همین همایش مورد بحث را، نه شهرداری تهران، بلکه نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران، یا معاونت عقیدتی و ایدئولوژیک سپاه پاسداران برگزار می‌کرد. احتمالاً در این صورت کارکردهای سیاسی متناقض حضور یک چهره‌ی شناخته‌شده‌ی علمی مترقی و منتقد در چنین همایش‌هایی آشکارتر به نظر می‌رسید. می‌بینیم که این حالت اول، یعنی

استقبال از حضور چنین چهره‌هایی در هر همایشی، تا چه اندازه به لحاظ سیاسی نابسند و غیر-قابل‌اتکاست. یادآوری این نکته نیز می‌تواند سودمند باشد که کسانی که خواهان نادیده‌گرفتن وجه سیاسی این مسأله هستند و حضور هاروی در آن همایش را فاقد پیامدهای سیاسی می‌دانند، در واقع خود، به‌طور آگاهانه یا نا-آگاهانه، یک جهت‌گیری سیاسی اتخاذ می‌کنند.

اما حالت دوم مبتنی بر درکی است که کلی‌گویی نکرده و شرکت در هر همایشی را موجه و قابل‌دفاع نمی‌داند، بلکه مشخصاً حضور دیوید هاروی در این همایش را بر این اساس غیرمتناقض می‌بیند که متولیان برگزاری این همایش و میزبانان آن، چندان هم نمایندگان یا وابستگان به نهادی مولد سرکوب و ستم نیستند. حال آن که در نامه‌ی سرگشاده خطاب به هاروی مصادیقی از عاملیت شهرداری در سرکوب‌گری برشمرده شده بود تا توجه‌ها به عمق و گستره‌ی ستم و خشونت‌ی که شهرداری تهران مولدش است جلب گردد. روشن است که یک نامه‌ی سرگشاده مجال کافی برای بررسی و شرح وجوه و حوزه‌های مختلف سرکوب‌گری نهادی مانند شهرداری تهران را میسر نمی‌کند، حتی مصادیق برشمرده در نامه نیز عریان‌ترین اشکال خشونت‌ورزی و سرکوب‌گری شهرداری را به تصویر می‌کشند. با این حال، این مصادیق به قدر کافی این درک امضاکنندگان بیانیه را بازنمایی می‌کرد که نهاد شهرداری تهران در تولید نظام‌مند خشونت و سرکوب‌گری دست‌کمی از عاملیت نهادهایی مانند نیروی انتظامی، قوه‌ی قضاییه و سپاه پاسداران ندارد، و شرکت یک چهره‌ی سرشناس مترقی و مارکسیست در همایشی که یکی از بازوان شهرداری تهران متولی آن است به قدر کافی متناقض است. به یاد بیاوریم که چرایی دعوت از دیوید هاروی برای سخنرانی در این همایش، به دلیل پرورش و بسط نظریاتی است که وی درباره‌ی جغرافیای شهری، حق بر شهر، و اهمیت سیاسی فضاهای شهری و مباحث دیگری در این حوزه طرح کرده است. در نتیجه، دقیقاً بر مبنای آثار و آرای نظریه‌پردازی مانند هاروی می‌توان بهتر و عمیق‌تر به نقش سیاسی شهرداری تهران در برنامه‌ریزی و پیش‌برد خلع‌ید ساختاری و خشونت سیاسی نظام‌مند علیه ساکنین شهر، به‌ویژه فرودستان، پی برد. اما شهرداری تهران، مانند سایر نهادها و نظام‌های سلطه و سرکوب، دارای بازوان ایدئولوژیک و تبلیغاتی‌ای است که به کمک آن‌ها عاملیت‌اش را در بهبود زیست شهری مردم بزرگ‌نمایی نموده و در مقابل، نقش خود را در خلع‌ید مردم از حق بر شهر و اعمال خشونت‌های ساختاری و نظام‌مند پنهان می‌سازد؛ همچنان که این بازوان ایدئولوژیک در حوزه‌ی رسانه‌ای و گفت‌مانی منافع جناحی طیف حاکم بر شهرداری تهران را در نزاع‌های سیاسی جناح‌های رقیب در حاکمیت پیش می‌برد. با این توضیح، یکی از کارکردهای اصلی برگزاری همایش مورد بحث توسط یکی از بازوان نهادی شهرداری تهران را نیز می‌توان در همین راستا دید، یعنی در راستای کسب مشروعیت و یا محبوبیت ناشی از توجه به بهبود زیست ساکنین شهر تهران، و به‌طور خاص زنان. بر این اساس، می‌توان گفت ما در این‌جا با دو جهت‌گیری با کارکردهایی کم‌وبیش متعارض مواجه‌ایم: در یک سو، موضع‌گیری و خواست طرح‌شده در نامه‌ی سرگشاده است که دغدغه‌ی اصلی‌اش استفاده از وجه سیاسی و نمادین حضور دیوید هاروی در همایشی است که در مجموع می‌تواند به پنهان‌سازی چهره‌ی خشن شهرداری تهران یاری برساند، و در سوی دیگر، جهت‌گیری آن دسته از مخالفین با نامه که حضور

هاروی در همایشی سازماندهی شده توسط شهرداری تهران را فاقد تناقض مورد اشاره می‌دانند، و خواسته یا ناخواسته به قبح‌زدایی از چهره‌ی شهرداری و مشروعیت‌بخشی به آن یاری می‌رسانند.

۴) شهرداری یک نهاد یک‌دست نیست و نمی‌توان همه‌ی کسانی که با شهرداری همکاری می‌کنند را در عاملیت سرکوب شهری سهیم دانست؛ بنابراین، می‌توان از ظرفیت‌های شهرداری تهران از جمله برای پیشبرد فعالیت‌های پژوهشی علمی و انتقادی در حوزه‌ی علوم اجتماعی بهره برد.

به نظر ما هم شهرداری نهادی یک‌دست نیست، و افرادی از همه‌ی جناح‌های سیاسی حاکمیت در سطح مدیران و مسئولین شهرداری مشغول به کارند. همچنین می‌توان این امر را هم به رسمیت شناخت که احتمالاً برخی از این مسئولین و کارکنان شهرداری درکی به نسبت انتقادی‌تر درباره‌ی نقش شهرداری در حکم‌رانی بر فضای شهری و عمومی دارند، و با چنین درکی درون شهرداری به فعالیت و کار مشغول‌اند. اما به رغم در نظر گرفتن چنین درکی، مسأله‌ی بیان‌شده در نامه‌ی سرگشاده و مخالفت با حضور دیوید هاروی در همایشی که شهرداری تهران برگزارکننده‌ی اصلی‌اش است، همچنان باقی است. چرا که تا جایی که وجهه‌ی عمومی و مشروعیت شهرداری نزد ساکنین شهر و مردم مد نظر باشد، ما باید کلیت این سازمان دولتی را در نظر آورده، و مشخصاً جناح حاکم بر آن را عامل و مجری اصلی آن بدانیم، و نباید در ارتباط با نقش آن عده‌ی قلیل که جهت‌گیری و مداخلاتی کم‌وبیش انتقادی درون آن دارند، مبالغه کنیم. به علاوه، حتی در سطح مدیریت این همایش به‌طور خاص هم نمی‌توان مدعی شد که برخی کارکنان و نقش‌آفرینان کم‌وبیش مترقی در آن نقش تعیین‌کننده‌تری داشته‌اند؛ از جمله می‌توان به نام زهرا سادات مشیر، مدیر «امور بانوان شهرداری تهران» و همکار و همسر شهردار وقت تهران اشاره کرد که ریاست این همایش را بر عهده دارد.

علاوه‌براین، ما به مداخله و مشارکت کنش‌گران و پژوهش‌گران منتقد حاکمیت در پروژه‌هایی که توسط نهادهای حاکم در ایران طراحی، مدیریت و اجرا می‌شوند، نگاهی انتقادی داریم و باور داریم که در وضعیت کنونی اغلب این دست مشارکت‌ها در نهایت به حداقلی شدن درک نقادانه‌ی این کنش‌گران و پژوهش‌گران اجتماعی نسبت به سیاست‌های حاکم و هرچه پایین‌تر آمدن «کف مطالبات» آن‌ها می‌انجامد؛ به نحوی که شاید به‌دشواری بتوان عاملیت کسانی که با یا درون نهاد سرکوب‌گری مانند شهرداری تهران مشغول به کارند را از منظر سیاست ستمدیدگان و فرودستان مهم و سودمند ارزیابی کرد. ما پیش‌تر در متن دیگری^۲ به این موضوع پرداخته‌ایم، و ترجیحاً از توضیح بیشتر این مسأله در اینجا صرف نظر می‌کنیم و تنها به نقل بخشی از آن متن بسنده می‌کنیم: «در فضای اختناق و تحت سرکوب‌گریان اندیشه‌ورزی انتقادی، فعالیت‌های حداقلی انتقادی، فارغ از ارزیابی جامعیت و عمق انتقادات، بسیار ارج گذاشته شده و به اصطلاح غنیمت شمرده می‌شوند. در نتیجه، عرصه‌ی محدود

2 رجوع کنید به «پیش‌گفتار پراکسیس» بر کتاب «تأملاتی درباره‌ی خارج از محدوده» (اثر محمد غزنویان).

موجود برای پیشبرد پروژه‌ها و فعالیت‌های پژوهشی در حوزه علوم اجتماعی، به‌رغم کران‌های مهیبِ تحمیل‌شده بر آن‌ها و ظرفیت‌های نقادانه‌ی بی‌خطرشان، در نگاه بخش‌های عمده‌ای از منتقدان به‌عنوان فرصتی ارزش‌مند برای مداخله و فعالیت دیده می‌شوند. بنابراین، جناح‌هایی از حاکمیت که گفتمان به‌نسبت روزآمدتری از عقلانیت جریان اصلیِ نظم مسلط جهانی را نمایندگی می‌کنند، به‌سادگی می‌توانند بخش‌هایی از کنش‌گران و پژوهش‌گران منتقد جامعه را در پروژه‌هایی تعریف‌شده از بالا به خدمت بگیرند و ظرفیت‌های انتقادی آن‌ها را محدود کرده و برای مستدل‌سازی و مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های «نوین» مدنظرشان در گفتمان خود ادغام نمایند.

۵) جا داشت در این نامه به سرکوب زنان نیز اشاره می‌شد، به‌ویژه به این دلیل که عنوان همایش «زنان و زندگی شهری» است؛ آیا از قلم افتادن سرکوب زنان در این نامه نشان از آن ندارد که نویسندگان این نامه اهمیتی برای این مسأله قائل نیستند؟!

ما این کاستی موجود در متن را می‌پذیریم و به‌طور کلی با این انتقاد به‌متن همراهیم که باید به مسأله‌ی سرکوب زنان به‌عنوان یکی از مصادیق عاملیت شهرداری تهران در تولید و بازتولید ستم ساختاری اشاره می‌شد، به‌ویژه این که عنوان همایش مورد بحث «زنان و زندگی شهری» بود. اما به نظر ما پذیرفتن این انتقاد، همان‌طور که در توضیح آغازین متن حاضر گفتیم، کفایت نکرده و کمکی به درک دلایل یا ریشه‌های کاستی یا غفلت موجود در متن نمی‌کند؛ بنابراین، مطلوب این است که اندکی دقیق‌تر این کاستی متن را بررسی کنیم و بر مبنای آن به ارزیابی انتقادات طرح‌شده بپردازیم.

پیش از هر چیز می‌توان دوباره یادآور شد که این متن یک نامه‌ی سرگشاده به‌عنوان بیانیه‌ای عمومی بود، در نتیجه نمی‌توانست جامع و کامل باشد و در متن آن به همه‌ی مسائل پرداخت. به‌علاوه، هر متنی دارای کاستی‌هایی است، و نمی‌توان انتظار داشت که این نامه کامل و بی‌عیب باشد. حال آن که با توجه به مشاهدات ما در سطح شبکه‌های اجتماعی مجازی و بازخوردهایی که دریافت کردیم، به نظر می‌رسد که ما امضاکنندگان، و بیش‌تر نویسندگان نامه، به‌دلیل عدم اشاره به سرکوب زنان با قضاوت‌هایی شبیه این روبه‌رو شده‌ایم که این کاستی نشان از آن دارد که مسأله‌ی زنان برای امضاکنندگان نامه اهمیتی ندارد. در ادامه سعی می‌کنیم توضیح بدهیم که چرا این قضاوت‌ها را بی‌اعتبار دانسته و آن‌ها را مبتنی بر درکی سطحی از فمینیسم می‌دانیم.

نخست این که در این نامه کاستی‌های مهم دیگری نیز وجود داشت؛ از جمله این که ما به عاملیت شهرداری تهران در ارتباط با تخریب محیط زیست هیچ اشاره‌ای نکردیم، حال آن که با توجه به وضعیت بحرانی شهر، که از جمله آلودگی هوای آن کاملاً قابل‌ملاحظه است، می‌بایست به این موضوع اشاره می‌کردیم. فراموش نکنیم که شهرداری تهران به اشکال کاملاً عریانی در تخریب محیط زیست تهران نقش دارد؛ از احداث پروژه‌های عمرانی و شهرک‌سازی در اراضی منابع طبیعی گرفته، تا پروژه‌های

حفر تونل‌ها برای متروی شهری و یا مسئولیت پروژه‌های حمل و نقل عمومی، از مدیریت و اجرای پروژه‌های مربوط به زیبایی خانگی و عمومی گرفته تا مدیریت فاضلاب‌های شهری و صنعتی، ... اما آیا نپرداختن به این موضوع مهم نشان‌دهنده‌ی آن است که نزد ما مسأله‌ی محیط زیست فاقد اهمیتی سیاسی است؟ ناگفته نماند که ما با هیچ انتقادی در این رابطه روبه‌رو نشدیم، و حتی در جایی ندیدیم که منتقدان به عدم اشاره به سرکوب زنان به این کاستی نیز اشاره کنند. آیا این امر نشان از آن دارد که نه امضاکنندگان متن نامه و نه طیف گسترده‌ای از مخاطبان برای مسأله‌ی محیط زیست اهمیت درخوری در سطح سیاسی قائل نیستند؟ کاستی دیگر در این متن عدم اشاره به پروژه‌های اعیانی‌سازی (جنتریفیکیشن) به‌عنوان پروژه‌های شهری نولیبرالی‌ای بود که با خلع‌ید اقشار وسیعی از ساکنین کم‌درآمد و فرودستان همراه است؛ حال آن که پروژه‌های اعیانی‌سازی با شدت در مناطق مختلف تهران تحت نظر مستقیم شهرداری و با عاملیت عریان این نهاد در جریان است. این کمبود در متن نیز با انتقادی روبه‌رو نشد. اما ما چنین نمی‌پنداریم که این کاستی‌ها در چنین متنی به این معنی تأسف‌آور باشد که گویا ما امضاکنندگان این نامه، و در ارتباط با دو مورد اخیر حتی برخی منتقدان نامه، هیچ اهمیتی برای این مسائل مهم اجتماعی قائل نیستیم. چنین کاستی‌هایی بخشاً در محدودیت‌های تدوین و انتشار متن‌های بیانیه‌واری از این نوع ریشه دارند، زیرا هم باید بسیار فشرده و موجز باشند و هم باید به لحاظ زمانی فوری و عاجل باشند؛ به‌علاوه تهیه‌ی متن‌هایی از این دست که دامنه‌ی مشخصی از امضاکنندگان را مد نظر دارد، با دشواری‌های اعمال نظر در متن اولیه نیز همراه است.

با این همه، می‌توان گفت با توجه به عنوان همایش نمی‌توان عدم اشاره به سرکوب زنان را با مثلاً عدم اشاره به تخریب محیط زیست در متن نامه یک‌سان یا هم‌ارز دانست. نکته‌ی به‌جا و درستی است؛ اما برجسته‌کردن عنوان همایش در این‌جا می‌تواند به این نتیجه‌گیری راه یابد که دلیل غفلت اصلی ما در این رابطه و کاستی مورد بحث، این بوده است که هنگام تدوین متن به عنوان همایش توجه نکرده‌ایم. از این عدم توجه به عنوان سخنرانی تنها با یک قضاوت سطحی یا پیشینی می‌توان به این نتیجه رسید که ما برای مسائل زنان اهمیتی قائل نیستیم.

به باور ما نه عدم اشاره به سرکوب زنان در متن الزاماً نشان بی‌توجهی ما نسبت به مسائل زنان است و نه عکس آن، یعنی اشاره‌ی صرف و سطحی به این موضوع نشانگر دغدغه‌مندی نسبت به این مهم است؛ هیچ یک از این نتیجه‌گیری‌ها اعتبار منطقی و استدلالی ندارند. همچنین، کسانی که این انتقاد به متن نامه را برشمردند نیز لزوماً بیش‌تر از امضاکنندگان متن نامه در ارتباط با مسائل زنان دغدغه‌مند نیستند. به بیان دیگر، درج یا عدم درج یک جمله درباره‌ی زنان در این نامه نمی‌تواند به‌تنهایی نمایان‌گر جهت‌گیری نویسندگان نامه و امضاکنندگان‌اش در ارتباط با اهمیت سرکوب علیه زنان، یا مسائل فمینیستی، باشد.

با این حال، ما، به‌عنوان تهیه‌کنندگان متن نام‌های سرگشاده، ترجیح می‌دهیم وجود این کاستی در متن را کاملاً تصادفی یا صرفاً یک غفلت لحظه‌ای ندانیم، و برای تعمیق وجه نقادانه‌ی این مسأله تلاش کنیم علت احتمالی این کاستی در متن نامه را بررسی نماییم. برای این منظور به‌اختصار درون‌مایه‌ی اصلی متن نامه را بررسی می‌کنیم.

بر مبنای توضیحات بیان‌شده در بندهای قبلی، می‌توان گفت محتوای نامه این بود که برگزارکننده‌ی اصلی این همایش را معرفی نموده، و همچنین با اشاره به شکل و محل برگزاری همایش به مخاطبان احتمالی آن نیز بپردازد؛ سپس با برشمردن مصادیقی از عاملیت مستقیم شهرداری در پیشبرد خشونت و سرکوب ساختاری ساکنین شهر تهران، تلاش کند تا با اشاره به ایده‌ها و نظریات دیوید هاروی متناقض‌بودن حضور او در همایشی به میزبانی این نهاد را نمایان سازد؛ و بر این اساس، از این نظریه‌پرداز مارکسیست بخواهد که در این همایش مشارکت نکند. بر همین مبنای مصادیقی از سرکوب در نامه برشمرده شده‌اند که به‌نحو آشکاری با عاملیت شهرداری و به‌عنوان برخی از مصادیق خلع ید ساکنین شهر از حقوق‌شان، و مدیریت و اجرای برنامه‌های شهری سرکوب‌گر خصلت‌یابی می‌شوند: اشاعه‌ی کار کودکان، بی‌خانمانی، زاغه‌نشینی، گتوسازی، دست‌فروشی و خشونت علیه دست‌فروشان، ستم علیه سال‌مندان، کم‌توانان و ناتوانان جسمی، اعمال خشونت و شکنجه علیه معتادان به مواد مخدر، حذف خشن مهاجران از سطح عمومی شهر، و چند مورد دیگر. این‌ها جملگی مسائلی مرتبط با مدیریت شهری و فضای عمومی هستند که برای درک عمیق‌ترشان و نیز پی‌بردن به سازوکارهای برساننده‌شان از جمله می‌توان به آثار و آرای پژوهش‌گران و نظریه‌پردازانی همچون دیوید هاروی رجوع کرد.

در این‌جا می‌توان پرسید، آیا شهرداری تهران عاملیت مستقیمی در سرکوب زنان ندارد؟ پاسخ ما به این پرسش مثبت است. اما عاملیت شهرداری در سرکوب زنان، و صحیح‌تر، در سرکوب جنسی و جنسیتی، در قیاس با عاملیت شهرداری از جمله در ارتباط با خشونت علیه دست‌فروشان یا گتوسازی و زاغه‌نشینی، کم‌تر آشکار است. به بیان دیگر، به نظر ما مصادیق عاملیت مستقیم شهرداری در سرکوب جنسی و جنسیتی به‌اندازه‌ی مصادیق پیش‌گفته عریان و پدیدار نیست. اگرچه با قدری تأمل می‌شود برخی مصادیق آشکار در این رابطه را در ذهن آورد: از جمله می‌توان به «نوشتن بر شهر³» و استفاده از شهر برای بیان و ترویج باورهای ایدئولوژیک سلطه‌گر توسط شهرداری تهران (که صرفاً به تبلیغ هنجارهای جنسی و جنسیتی جامعه محدود نیست)، یا به نقش شهرداری تهران در برنامه‌ریزی و اجرای طرح‌های تفکیک جنسیتی اشاره کرد. اما مثلاً اگر عاملیت مستقیم دو نهاد نیروی انتظامی تهران و شهرداری تهران را در این رابطه با یکدیگر مقایسه کنیم، می‌توان بی‌تردید گفت سازوکارهای اعمال سرکوب جنسی و جنسیتی توسط نیروی انتظامی تهران بارزتر و شناخته‌شده‌تر و در نتیجه نقش نیروی انتظامی تهران در این رابطه آشکارتر و ملموس‌تر است. بنابراین، می‌توان گفت درک سازوکارهایی که شهرداری تهران از طریق آن‌ها به‌عنوان

³ «نوشتن بر شهر» همچنین عنوان فیلمی است به کارگردانی کیوان کریمی، فیلم‌ساز و مستندساز منتقد و مترقی که به‌دلیل فعالیت‌های هنری‌اش در زندان به سر می‌برد؛ وی به اتهامات «توهین به مقدسات» و «رابطه نامشروع» توسط شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب تهران به ریاست قاضی مقیسه، به شش سال زندان و ۲۲۳ ضربه شلاق محکوم شده است.

نهادی بازتولیدگر سلطه‌ی جنسی و جنسیتی ایفای نقش می‌کنند، نیازمند شناخت و پژوهش عمیق‌تری است. برای دستیابی به چنین شناختی بیش از هر چیز مباحث و نظریات مربوط به فضا و سیاست، و به‌طور خاص فضا و جنسیت، به کار می‌آیند.

اینک اگر بازگردیم به کاستی مورد اشاره در متن نامه، می‌توانیم بگوییم ما می‌بایست در آن متن به مسأله‌ی عاملیت شهرداری در سرکوب جنسی و جنسیتی می‌پرداختیم و مصداق‌هایی از رابطه‌ی بین مدیریت شهری و فضای عمومی و خلع ید و خشونت علیه ستمدیدگان جنسی و جنسیتی برمی‌شمردیم. به باور ما، این کاستی در وهله‌ی نخست در پنهان‌بودن سازوکارهایی ریشه دارد که شهرداری تهران به‌مثابه‌ی نهاد حاکم بر فضای عمومی تهران از طریق آن‌ها عاملیتی مستقیم و تعیین‌کننده در بازتولید فضای نرینه‌سالار و دگرجنس‌گرای هنجاری داشته و به اشکال مختلف زنان، ترا-جنسی‌ها، هم‌جنس‌گرایان، و همه‌ی آن‌هایی که بر مبنای هنجارها و ارزش‌های مردسالارانه‌ی حاکم فرودست، غیرعادی، غیرطبیعی و غیره تعریف می‌شوند را به حاشیه رانده و آن‌ها را از حقوق‌شان بر شهر و فضای عمومی خلع ید می‌کند. بر این اساس، ما می‌بایست از چشم‌انداز فضا و جنسیت، و با اتکا بر آثار نظریه‌پردازان این حوزه، توجه بیش‌تر و عمیق‌تری نسبت به این سازوکارهای سرکوب‌گر خاص در ارتباط با ستم جنسی و جنسیتی توجه نشان می‌دادیم، و به بررسی و پژوهش دربارهِ عاملیت شهرداری تهران (و شهرهای دیگر، در دوره‌های مختلف) در چنین سرکوبی می‌پرداختیم. از همین چشم‌انداز است که می‌توان مسئولیت کاستی موجود در متن را، بیش از یک غفلت لحظه‌ای و تصادفی، بر عهده‌ی ما دانست. بر این اساس، امید داریم که در آینده، دغدغه‌مندان به مسائل فمینیستی در ایران، چه نویسندگان متن نامه و یا امضاکنندگان آن، و چه منتقدان به آن، بررسی سرکوب جنسی و جنسیتی از چشم‌انداز تولید و مدیریت فضای عمومی را به‌نحو عمیق‌تر و گسترده‌تری در دستور کار خود قرار دهند.

پراکسیس، آذر ماه ۱۳۹۵